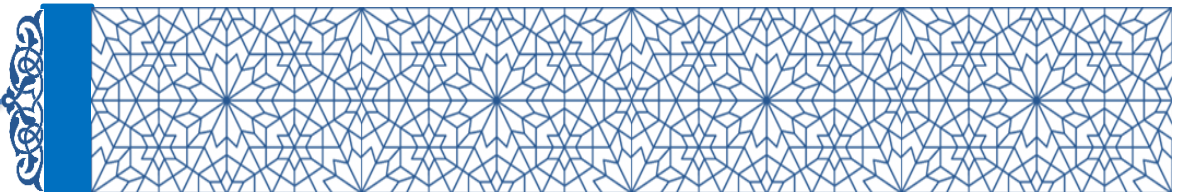


راه‌های نفوذ شیطان و چگونگی مقابله با آن‌ها

نمبر دهم







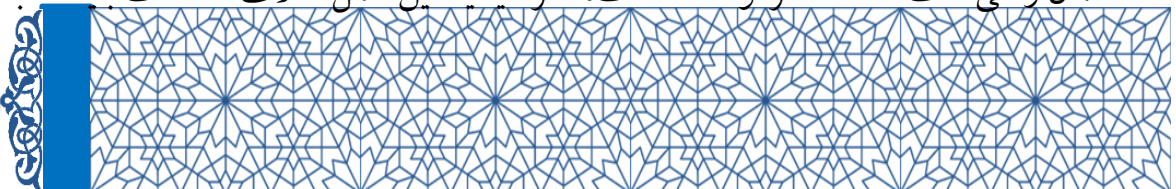
در جلسه گذشته عرض شد انسان هیچ گاه بدون وسوسه زندگی نمی کند، همواره وسوسه، شیطان و انسان وسوسه گر و هوای نفس همراه انسان است و انسان را همیشه تحریک می کنند. شیطان می گوید راه و چاره ای نیست و دائم با آدم حرف می زند. قرآن می فرماید: راه خروج از تسلط شیطان ایمان و توکل است. قرآن می گوید شیطان به آن هایی که ایمان دارند و به رب شان توکل دارند سلطه پیدا نمی کند. در روایتی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را فرمودند: یک آیه است که برای همه کافی است «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق / ۳-۲) اگر کسی تقوای در بن بست داشت آن جایی که راه بسته است (برای ما راه بسته است برای خدا که بسته نیست) اگر کسی در این شرایط تقوا داشت و طرف خدا را گرفت خدای متعال راه نجاتی درست می کند که به معصیت نمی افتد و تأمین هم می شود و از آن جایی هم که حساب نمی کند به او روزی می دهد. در روایات است که روزی متقین را خدای متعال به غیر حساب می دهد که وابسته به اسباب نمی شوند؛ یعنی از دست خود خدا می گیرند. چون ما وقتی دائماً از یک مجرای برداشت می کنیم، فکر می کنیم که او کاره است و خدا هیچ کاره است؛ در حالی که کار خداست و این ها وسایل و اسباب اند. در خصوص متقین خدا می دهد و ایمان و یقین شان دست خدا را می بینند و حتی اسباب هم دیگر حجاب آن ها نمی شود. چطور می شود در بن بست ها تقوا پیدا کرد در حالی که این جا بن بست است؛ راهش این است که توکل بر خدا داشته باشیم؛ اگر به خدا توکل نکنی در بن بست ها نمی توانی تقوا داشته باشی؛ اگر توکل کردی خدا به تنهایی کفایت می کند و هیچ وسیله ای لازم نیست. اگر انسان توکل کرد خدا «من حیث لا یحسب» تأمینش می کند و خدا هم کافی است و هیچ چیز دیگر لازم نیست. مثلاً این گونه نیست که بگویی کویر هم نباشد؛ نخیر، کویر هست اما در کویر هم خدا می تواند انسان را سیراب کند. در داستان حضرت خلیل است که فرزند و همسرش را در بیابان لم یزرع گذاشت و بعد هم گفت خدا تو برنامه ای داری من طبق آن برنامه آن ها را به آن جا بردم. خدا در آن بیابان زمزم را زیر پای حضرت اسماعیل جوشاند؛ به حسب عادی طفل از دنیا می رود ولی در زمان تکلیف اگر آدم توکل کند، خدا به تنهایی همه اسباب را کفایت می کند.



سلطه شیطان بر کسانی است که به او ایمان می آورند و او را شریک خدا قرار می دهند و به او تولی پیدا می کنند؛ اما نقطه مقابلش مؤمنین و آنهایی هستند که توکل به خدا می کنند؛ شیطان بر آن‌ها سلطه پیدا نمی کند؛ به آن‌ها دعوت دارد ولی سلطه ندارد. یک تعبیر دیگر که در قرآن باز در باب شیطان است این است که شیطان با بعضی‌ها قرین می شود "وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ" (زخرف / ۳۶) اگر کسی از ذکر رحمن روی گردان شود، اعراض کند یا چشم بپوشد «یعش» یعنی کوری پیدا کند و چشم دلش را به روی آیات الهی ببندد، یک شیطانی را برمی انگیزیم که مقارن و همراه او است و او را از راه راست منحرف می کند و نمی گذارد در راه مستقیم حرکت کند. پس این هم یک مسئله است که شیطان قرین و هم نشین و همراه انسان می شود.

یک تعبیر دیگری است که غیر از این است؛ نه قرین انسان است نه سلطه پیدا می کند؛ بلکه در نفس انسان وسوسه می کند. یکی از قدرت‌هایی که شیطان دارد قدرت وسوسه در نفس انسان است؛ از این وسوسه های ساده بگیری که فرض کنید با انسان حرف می زند و گاهی اوقات به قول بعضی از بزرگان مثل یک مجتهد جامع الشرایط با انسان حرف می زند؛ مثلاً نصف شب انسان می خواهد نماز شب بخواند وسوسه می کند که واجب روزه از بین می رود انسان باید بخوابد و الا در روز مجبور می شود که بخوابد و از کار مردم کم می گذارد. این گونه وسوسه می کند که شما اجیر مردم هستی از این حرف‌ها و استدلال‌هایی که خیلی فقیهانه هم است.

مرحوم آیت الله حق شناس نقل کرده بودند که کسی می گفت: من نماز فرادی که می خوانم خیلی حالم خوب است اما جماعت که می خوانم آن حال توجه را ندارم. ایشان فرموده بودند: این وسوسه شیطان است. چون روایت دارد آن جایی که در جماعت می روی یک رکعت ثواب جماعت چنین و چنان است و به ده نفر که رسید کسی جز خدای متعال ثوابش را نمی داند. وقتی فرادی می خوانی کاری با تو ندارد و رهایت می کند و گاهی القاء حال هم می کند. در روایات آمده است که اگر کسی اهل بدعت باشد شیطان کمکش می کند. گریه‌های فراوان حال خوش ایجاد می کند. در روایتی از حضرت امیر نقل شده دشمنان ما را شیطان کمک‌شان می کند، اهل حال خوش و گریه و بکاء می شوند، خیلی نباید به این چیزها تکیه کرد. پس وسوسه شیطان است، راه تشخیص هم همان راهی است که خدا فرموده فقه است، اگر دیدید این عمل خلاف فقه است باید مقابله کرد





ولو این که شیطان وسوسه می کند.

وسوسه های شیطان، از وسوسه های ساده شروع می شود و آدم خیال می کند خودش است. این قدر شیطان به آدم نزدیک می شود و در درون انسان تصرف می کند و چون در درون آدم نمی تواند بفهمد خودش نیست؛ احساس می کند خود انسان است که از خودش سؤال می کند؛ در حالی که خود آدم نیست دیگری دارد این سؤال را در انسان ایجاد می کند و دنبال هم می کند؛ اگر دقت کند انسان با او مباحثه کند می بینید که ادامه پیدا می کند؛ یکی او می گوید و یکی شما. پس یکی از کارهای شیطان وسوسه در نفس انسان است.

نکته عجیب در این آیه این است که می فرماید: "مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ" یک ابلیسی است که اسمش وسواس خناس است. در روایات آمده است که وقتی این آیه سوره مبارکه آل عمران نازل شد که خدای متعال دستور می دهد "وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِمُتَّقِيْنَ" (آل عمران/۱۳۳) با سرعت به طرف مغفرت پروردگارتان و آن بهشتی که خدای متعال برای متقین مهیا کرده بشتابید. در این بهشت دیگر هیچ زحمتی نیست و همه چیزش فراهم است. خدای متعال می فرماید: با سرعت به طرف آن حرکت کنید و فرصت ها را از دست ندهید. متقین را هم این گونه توصیف می کند که "الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ" (آل عمران/۱۳۴) آن هایی که در سختی و عسرت و آن جایی که دست شان باز است در هر دو حالت انفاق می کنند و اهل کظم غیظ و اهل عفو و احسان اند. بعد می فرماید متقی ممکن است یک جایی بلغزد، ولی "وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ فَاَسْتَغْفِرُوا لَهُمْ وَمَنْ يَعْصِرْ غَضَبَهُمْ وَمَنْ يَفْعَلُوا مَا وَعَدُوا وَعَصَوْا وَمَنْ يَتَّبِعِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا" (آل عمران/۱۳۵) وقتی گناه می کنند بلافاصله یاد خدا می افتند و توبه و استغفار می کنند. نسبت به این متقینی که بلافاصله استغفار می کنند خدا می فرماید چه کسی جز خدا گناه این ها را می آمرزد؟ یعنی خودم عهده دار تطهیر این ها می شوم؛ این یعنی این لغزش برای کسانی که اهل تقوا و انفاق و کظم غیض اند نیست، "الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ" کسی که اهل احسان و عفو و کظم غیض و انفاق در سختی و گشایش است در همه احوال در راه خدا از امکانات خودش می گذرد و غضب خودش را برای خدا فرو می خورد.

یک چنین آدمی اهل خطا نیست؛ بلکه اهل تقوا است؛ چراکه لغزش او از ناحیه شیطان است و علامتش همان طور که در آیه ۱۳۵ آل عمران ذکر شد این است که همین که شیطان او را می لغزاند، او یاد خدا می کند و اصرار به گناه ندارد. در روایات است که ترک توبه اصرار بر گناه است؛ آدم بی تفاوت می شود. خدای متعال در آیه می فرماید خودم عهده دار بخشش او هستم. در روایت است که وقتی این آیه نازل شد ابلیس شیاطین قدرتمند و عفریت ها و سرکرده های خودش را جمع کرد و گفت چاره کنید؛ هر کدام چیزی گفتند و شیطان نپسندید، در روایت دارد و سواس خناس اسم یکی از فرماندهان قدرتمند ابلیس است که ممکن است سایر وسواس ها (شیاطین انس و جن) تحت فرمان او باشند، او به شیطان گفت: من چاره اش را می دانم؛ این ها را دعوت به گناه می کنم وقتی گناه کردند می گویم خدا غفور است و عجله نکنید، یعنی قبل از گناه وعده مغفرت می دهم. در حالی که قبل از گناه جای وعده مغفرت نیست و آدم باید از عقاب خدا بترسد.

شیطان این گونه وسوسه می کند که این گناه که چیزی نیست، این نگاه که چیزی نیست، این حرف زدن چیزی نیست، یک شب که هزار شب نیست؛ این ها وسوسه است. خناس به شیطان گفت که وسوسه شان می کنم بعد هم به رحمت خدا وعده شان می دهم و می گویم خدا می بخشد و بعد هم که به گناه انداختم، می گویم عجله ای نیست و خدا آخرین لحظه هم که توبه کنی می بخشد. ابلیس هم دعوت به دنیا و تسویف در بازگشت را پسندید. وسواس خناس اسمی است برای این ابلیس که با وسوسه و سیاست و زیرکی اش دعوت به گناه می کند و بعد هم وقتی می خواهی توبه کنی می گوید عیب ندارد و دستگاه خدا خیلی وسیع است؛ عجله نکنید. این گونه فرصت ها را برای برگشت از دست انسان می گیرد و انسان را به خطا می اندازد؛ چون در روایت دارد گناه روی گناه، قلب را تیره می کند و انسان به قساوت می رسد و وقتی قساوت داشت آرام آرام از گناه کردن خودش رنج نمی برد. آدم العیاذ بالله در اولین باری که می خواهد خطایی کند، نگاه حرام یا دروغ یا غیبتی کند به شدت تحت فشار است؛ ولی کم کم به قساوت که رسید دیگر برایش سخت نیست؛ این کار شیطان و خناس است که از این طرف دعوت می کند و از آن طرف هم تسویف می کند. پس یکی از معانی وسواس خناس ممکن است همین باشد که آن یکی از سران و از فرماندهان لشکریان ابلیس است که جنود و قوایی دارد و وسوسه می کند. خناس هم هست؛ خناس را هم این گونه معنا کردند که

وقتی یاد خدا می کنی پنهان می شود. پس این یک نکته مهم است که ما باید توجه داشته باشیم که در معرض وسوسه هستیم و این وسوسه در صدور ما است؛ یعنی این طور نیست که در بیرون باشد بلکه در دل ما شروع می کند با ما حرف زدن و گاهی این قدر هم وسوسه هایش سنگین است که آدم احساس می کند خود آدم است، مثلاً سؤال برای خودم است و لذا مقابله نمی کنم و احساس می کنم حرف خودم و دلم است. در حالی که حرف دل انسان و فطرت انسان نیست. این که این را چه باید کرد در روایات است که خواهیم خواند.

شیطان یکی از ارتباط هایی که با ما می گیرد این است که در صدر انسان وسوسه می کند و تا آن جا نفوذ پیدا می کند که در روایات آمده است " إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ " (۱) مثل خون که در همه رگ و اندام ما جاری است قوای شیطانی جاری می شوند و وسوسه می کنند؛ البته سلطه بر ما ندارند و اراده ما سلب نمی شود. بله اگر انسان خیلی تبعیت کرد آرام آرام یک نوعی سلطه ممکن است پیدا کند؛ ولی آن جا هم راه بازگشت هست و این طور نیست که اختیار ما مطلقاً سلب شود و بشویم از قوای شیطان و در اختیار او قرار بگیریم؛ می شود برگشت مگر برای عده خاصی.

این وسوسه هایش نیز اقسامی هم دارد؛ یک سلسله وسوسه هایش در فکر انسان تصرف می کند و حرف های به ظاهر خوب می زند مثلاً می آید و می گوید این جا شما اگر غیبت این مؤمن را نکنی او چنین و چنان می کند و دیگران را بعد منحرف می کند؛ با هزار توصیه و آیه و روایت خواندن آدم را وادار به غیبت می کند و واقعاً آدم را با خودش می برد؛ یا می خواهی نافله ای بخوانی هزار توجیه درست می کند که مثلاً خواندنش برای شما مستحب نیست؛ می خواهی احسانی بکنی آدم تا دستش را در جیب می گذارد شیطان هزار توجیه می کند. این که در روایت دارد در کار خیر سرعت داشته باشید برای همین است که چون شیطان فرصت پیدا می کند و نمی گذارد و نقشه می کشد. پس از این قبیل وسوسه هست تا وسوسه هایی که در اعتقادات انسان ایجاد می کند و شروع می کند به بدبینی نسبت به خدا و اولیاء خدا ایجاد کردن که این بدترین کارش است و العیاذ بالله در گوش انسان می خواند و انسان را بدبین می کند. نقطه نفوذش ضعف های انسان است. فرض کنید اگر کسی نسبت به امور مالی ضعیف است و نمی تواند به خاطر تکلیف از مال بگذرد، در انسان نسبت به



دیگران و سوسه ایجاد می کند که فلانی هم این کار را که کرد انگیزه مالی داشت. کسی که ضعف اخلاقی دارد شیطان آدم را نسبت به معصوم و اولیاء خدا از ناحیه ضعف انسان مورد تردید قرار می دهد؛ پس ریشه اش این جاست اما می شود مقابله کرد و مثلاً انسان بگوید غلط کردی، ما نفس مان این طوری است، آن ها معصوم مطلق اند.

شیطان کارش این است که تردید ذهنی و شبهه و بدگمانی و سوء ظن و ریب ایجاد می کند؛ حتی می دمد در انسان و یأس از رحمت ایجاد می کند. دائم با آدم حرف می زند، یک جاهایی هم از این بالاتر شور در انسان ایجاد می کند؛ یعنی انسان را بی دلیل به شدت تحریک می کند و می بینی یک چیزی که خیلی ارزشی ندارد، انسان به شدت به طرفش کنده می شود؛ اگر عاقلانه برخورد نکند می بیند که ارزش این همه شور و احساس را ندارد، کارش این است. مثلاً سر مالی بسیار اندک، یک دعوی بزرگ ایجاد می کند؛ در درون انسان شور و سوسه ایجاد می کند. سر اموال بسیار اندک به خصوص مال الارث واقعاً و سوسه ایجاد می کند و خواهر و برادری را که از صد برابر این در قبال همدیگر می گذرند، اما در قبال این مال اندک می بینی یک و سوسه ها و تحریک های تند ایجاد می کند، این کارش است. در قرآن می فرماید: "الْمَ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا" (مریم/۸۳) «توز آزا» یعنی تحریک شدید؛ یعنی آن ها را به شدت تحریک می کنند. این تحریکی که در درون انسان پیدا می شود یک لحظه قبل نبود و من آرام بودم، از یک جایی این تحریک ایجاد می شود و آدم خیال می کند برای خودش است؛ این هم شاید یک نوع و سوسه است. شیاطین و سوسه هایشان گاهی اوقات در فکر انسان است؛ گاهی در دل انسان است و نوعی شور ایجاد می - کند؛ منتها چاره اش هم از خود این سوره استفاده می شود که این خناس است و اگر توجه به حضرت حق پیدا کنیم او بلافاصله پایش را عقب می کشد.

در احوالات بعضی بزرگان آمده در همین تهران که به یکی از شاگردان خصوصی شان فرمودند: دیدم یک جوانی که ظاهر الصلاح بود و جوان خوبی بود شیطان آمد و با قوه شیطانی اش نفوذ کرد و ورود کرد و این جوان یک حرکت تندی کرد و بعد پناه به خدا برد و گفت: **يا ابا عبدالله السلام عليك** ایشان تعبیر کرد که این شیطان پرتاب شد و سراغ دیگری رفت، یعنی به این شکل این ها واقعیت است و داستان نیست، واقعاً می آید و نفوذ و سوسه می کند. راه مقابله با آن هم توجه به

خداست. خدای متعال در این سوره به ما یاد می دهد: "قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ" این جا در مقابل شیطان، کاری از خودمان ساخته نیست و ما تکیه گاه می خواهیم، تکیه گاه ما "رَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ" است. اوست که اگر به او تکیه کردیم انسان را از وسوسه نجات می دهد. این شیطان هم هر وقت توجه کند که انسان به خدا متذکر است از انسان جدا می شود.

سؤال: می شود یک وقتی شیطان تصرف کند تذکر هم از یاد ما برود؟

جواب: بله ممکن است شیطان در انسان غفلت ایجاد کند. در لحظه غفلت، انسان کاری نمی تواند بکند مگر این که انسان از قبل کاری کرده و جبران کرده باشد. در روایت یا در دعاها این چنین آمده است: «وَنَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْعَفْلَةِ» (۲) وقت وقت غفلت است و همه چیز برای غفلت آماده است؛ اما اگر از قبل دعای مستجاب داشته باشی خدای متعال تو را بیدار می کند و الا همه چیز برای غفلت آماده است "إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ" (اعراف/ ۲۰۱) آن هایی که از قبل تقوا داشتند، متذکر می شوند. یک موقع بعضی ها با نسیم شیطان می روند؛ در حد یک کلمه یا یک هوس است. یک جوانی یک وسیله برقی خانه را تعمیر کرده بود، یک دختر خانمی گفته بود این چقدر کارش دقیق است، این جوان سال ها اسیر این یک کلمه بود. ولی یک موقعی این طوری نیست و گردباد شیطان می آید، پس یک دعای مستجاب قبلی می خواهد که این جا به داد برسد و الا در لحظه ای که شیطان غفلت ایجاد می کند دیگر غفلت است؛ اما وقتی متذکر شدی باید غفلت را ادامه ندهی؛ زیرا این لطف خداست که در لحظه ای که همه چیز برای غفلت حاضر است خدای متعال خودش را به یاد شما بیندازد.

یک روایت از مصباح الشریعه است مرحوم علامه مجلسی با این که کتابش کتاب حدیث است تقریباً همه این کتاب را نقل کرده است؛ مخصوصاً آن جایی که قال الصادق است اکثرش را جز یک باب را که نقطه ای از نظر مرحوم علامه مجلسی در یک باب بوده نقل کردند؛ این کتاب صد باب است. حدیث این است، قال الصادق علیه السلام «لَا يَتَمَكَّنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَاسْتَهَانَ وَسَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَنَسِيَ أَطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ» (۳) شیطان متمکن بر وسوسه در دل انسان نمی شود مگر آن جایی که از ذکر خدا روی گردانده و امر خدا را کوچک شمرده است، روی به نهی آورده و در کنار نهی خدا آرام است، غیبت می کند یا ترک نماز می کند آرام



است. نکته لطیف حدیث این است که آن جایی که آدم یادش می‌رود خدا بر باطن و ظاهر و اسرار انسان مطلع است؛ یعنی حالتی که انسان مراقبه را از دست می‌دهد، چون انسان دائماً باید خدا را ناظر و رقیب ببیند، آن جایی که انسان از رقیب و نگهبان بودن خدای متعال و اطلاع خدا غافل است آن جا شیطان شروع به وسوسه کردن می‌کند. حال مراقبه حال جلوگیری از وسوسه شیطان است، مراقبه با خدا داشتن، خدا را حاضر دیدن مهم است. در خود سوره هم این سه پناه است: "قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ..." اگر انسان دائماً این سوره را با توجه بخواند و متوسل به خود این سوره و صاحب این سوره باشد، خود این سوره و صاحب سوره در انسان پناه ایجاد می‌کند.

نکته‌ای در آخر حدیث دارد که حضرت توضیح می‌دهند «لَا يُغْرَبُكَ تَزْيِينُهُ لِلطَّاعَةِ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ يَفْتَحُ عَلَيْكَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ بَاباً مِنَ الْخَيْرِ لِيُظْفَرَ بِكَ عِنْدَ تَمَامِ الْمِائَةِ فَقَابِلُهُ بِالْخِلَافِ وَ الصِّدِّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ الْمُضَادَّةَ بِاسْتِهْوَائِهِ» مواظب باش تو را فریب ندهد. ممکن است یک موقع طاعتت را برای تویزینت بدهد خیلی به نظرت جلوه کند؛ این تعبیر تندی است. شیطان می‌آید و نود و نه باب خیر را به روی شما باز می‌کند شروع می‌کند به موعظه کردن؛ مثلاً می‌آمده با انبیاء حرف می‌زده و نود و نه موعظه خوب می‌کرده تا یک دروغ هم به آن‌ها بگوید. حضرت در نهج البلاغه فرمود: این طوری است که حق و باطل را با هم قاطی می‌کند و الا اگر همه‌اش باطل باشد کسی سراغش نمی‌رود. نود و نه باب خیر را برای شما باز می‌کند تا در باب صدم شما را زمین گیر کند، نود و نه حرف راست می‌گوید شروع می‌کند آدم را وسوسه کردن و نود و نه تا از وسوسه‌هایش درست است که یک دروغ را به انسان قالب کند. راه مقابله با شیطان در این اوقات این است که با او مخالفت کنی؛ هر چه گفت بگو نه؛ وقتی موعظه می‌کند بگو موعظه تو را نمی‌خواهم، موعظه قرآن است. این که شروع می‌کند به وسوسه کردن آدم توجه کند که از خودش نیست و از ملک هم نیست پس از عالم شیطان است و باید مقابله کند و درگیر شود و لعن و طرد کند و ذکر بگوید. در مصباح الشریعه در ادامه حدیث دستور داده که استهزایش کنید و مثلاً بگویید که تو خیال می‌کنی حرف‌های شما خیلی جلوه برای من می‌کند؟

پس یک راه این است که توجه پیدا کنیم که شیاطین با ما محشور هستند و مأذون‌اند که ما را وسوسه کنند. اصلاً امتحان این طوری پیدا می‌شود، خدای متعال چرا اذن داده است؟ امتحان یعنی

همین که او می آید و وسوسه می کند؛ او دعوت می کند؛ تزئین می کند؛ اغوا می کند؛ قرآن فرموده که تصرفاتی می کند. یکی از اموری که قرآن صریحاً بیان می کند این است که شیاطین جن و انس وسوسه می کنند در دل انسان، وسوسه هایشان را هم خیلی خودتان حریف نیستید و پناه باید ببرید؛ در موقع پناه بردن هم آدم باید یک پناه گاه پیدا کند؛ آدم وقتی احساس می کند کاری از خودش ساخته نیست، دنبال پناه گاه می گردد، به خدا که پناه بردید چون خناس است از شما دور می شود؛ همان طور که از غفلت شما استفاده می کند و نزدیک می شود حرف خودش را حرف شما جلوه می دهد و آرام آرام نزدیک و مسلط می شود.

مأخذ: سخنرانی های حجج اسلام سید مهدی میرباقری و حمید ملکی

پی نوشت ها:

(۱) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۰، ص ۲۶۸.

(۲) الصحيفة السجادية، ص ۱۰۲.

(۳) مصباح الشریعة، ص ۷۹.